نقدی بر «نقد دکتر شریعتی و دکتر ابراهامیان»

عسگری، ابوالفضل

در شماره‏ی 17،نوشته‏یی از آقای جهانبخش آموس، تحت عنوان«نقدی بر دکتر یرواند آبراهامیان درباره‏ی دکتر علی‏ شریعتی»درج گشته بود.هم مقاله‏ی دکتر آبراهامیان(در شماره‏ی 15)جای درنگ‏وتأمل دارد و هم نوشته‏ی آقای آموس. نوشته‏ی آقای جهانبخش آموس،نه از آن جهت که به بررسی‏ مناسبات نظری و عملی دکتر علی شریعتی و مارکسیسم‏ می‏پردازد و روشنگری خاصی در این زمینه می‏نماید،و نه بدان‏ واسطه که با مارکسیسم یا اسلام از دیدگاهی‏نو نگریسته است‏ یا...،واجد اهمیت می‏باشد،بلکه بدان دلیل که«روشی نو»در نقادی یک متن بسیار موجز و نسبتا دقیق اجتماعی را ارائه‏ می‏نماید،شایان عنایت است.

روش‏شناسی(یا ساختار متن انتقادی)آموس

در نقد آقای آموس از مقاله‏ی دکتر آبراهامیان در خصوص‏ مناسبات نظری و عملی یکی از روشنفکران برجسته‏ی دینی‏ دهه‏های چهل و پنجاه ایران،روش اتخاذ شده به قرار زیر است:

عمدتا یک بند(یا پاراگراف)یا بخشی از آن،گرفته شده و با آوردن ادلّه‏یی و گاه بدون ادلّه‏ی روشن و متقن،درباره‏ی آن، اقدام به صدور"احکام قطعی‏"شده است.گاه از یک بند،یک کلمه‏ و یا یک جمله اخذ شده و نقادی حول آن کلمه یا جمله بسط و گسترش یافته و نه خود بند یا پاراگراف،بلکه در خصوص آن‏ واژه‏ی ویژه،و یا جمله‏ی به خصوص احکامی شکل گرفته است.

«نقد»!!!آقای آموس از مقاله‏ی دکتر آبراهامیان،متضمن نقد مضمون و محتوای مقاله نیست،به همین دلیل نیز،هیچ‏گونه طرح‏ جدیدی در خصوص تشریح مناسبات نظری و عملی دکتر علی‏ شریعتی با مارکسیسم از سوی جناب آموس مشاهده نمی‏گردد.

نقدنقد دکتر شریعتی و دکتر آبراهامیان

مقاله‏ی دکتر یرواند آبراهامیان-که به نظر می‏رسد بخشی از پژوهشی با حجم و عمقی بیش از آن‏چه‏که ترجمه شده است، باشد-در خصوص نگرش یک روشنفکر دینی به مارکسیسم‏ است.در این نگرش،مسائل با موجزترین و کلی‏ترین صورت خود ارائه گردیده است و مستند به پاره‏یی«واقعیات اجتماعی»است، به آن چیزهایی که در جامعه‏ی ما وجود داشته است و رخ دادن‏ آن‏ها،چه‏بسا از اراده‏ی این جانب و آقای آموس خارج باشد.

هنگامی که سردبیر محترم مجله‏ی وزین حافظ،در مقدمه‏ی‏ مقاله‏ی دکتر آبراهامیان،از اصطلاح«مارکسیست اسلامی»یاد می‏کنند،اشاره به واقعیتی در جامعه‏ی آن روز ایران دارند؛ چنان‏که«سوسیالیست‏های خداپرست»یکی از گروه‏های سیاسی‏ در دهه‏های سی و چهل بوده است و وجود این واقعیت الزاما به معنای قابلیت جمع بست دو اندیشه،یکی مذهبی و دیگری‏ فلسفی،یا یک دیگر نیست.واقعا در جامعه‏ی ما پاره‏یی افراد بر این باور بودند که دکتر علی شریعتی‏"...مارکسیستی‏ست که‏ عقاید واقعی خود را تحت پوشش اسلام‏"پنهان کرده است.بررسی‏ دقیق دوران پرتلاطم و ملتهب جامعه در دهه‏های چهل و پنجاه، حاکی از وجود اینرسی قابل توجه و بزرگ در برابر ارائه‏ی‏ برداشت‏های نوین از دین توسط روشنفکران است.این اینرسی‏ هنوز هم در جامعه‏مان به اشکال گوناگون مجال بروز یافته و تجلی می‏کند.

وجود پاره‏یی از واقعیات را با نقد تفکر یا بینش مربوطه نباید خلط کرد.مارکس جوان که در آغاز یک هگلین چپ بود،منکر وجود حق تعالی بوده است.بیان این امر توسط دکتر آبراهامیان، به معنا این نیست که انکار وجود ذات باری دارای اصالت است. دکتر آبراهامیان واقعیتی را بیان نموده است.جریان ماتریالیستی‏ در تفکر فلسفی،قرن‏ها پیش از میلاد مسیح نیز وجود داشته‏ است،این‏ها واقعیت‏های«موجود»در عرصه‏ی تفکر بشری‏ هستند.اشکال دیگر اندیشگی بشر نیز،هم‏چون آیین‏های‏ پرستش خدایان متعدد و یا مظاهر طبیعت نیز وجود داشته است. بشر هماره در جست‏وجوی پاسخ به پرسش‏های خویش برآمده‏ است،پرسش‏هایی در خصوص هستی،نیستی،چرایی و چیستی‏ عالم وجود و انسان:بنابر این نباید بیان واقعیات را از زبان یک‏ پژوهنده‏ی علم الاجتماع درباره‏ی ادوار مختلف تفکر مارکس‏ به معنای اصالت داشتن آن‏ها دانست.

در مواردی،آقای آموس نه نوشته‏ی دکتر آبراهامیان که‏ شخص دکتر علی شریعتی را در عرصه‏های نظر و عمل به چالش‏ کشیده‏اند،تو گویی که هدف از نقد نوشته‏ی دکتر یرواند آبراهامیان،نه روشنگری در خصوص مناسبات نظری و عملی‏ دکتر با مارکسیسم،که روشنگری در خصوص انحرافات تئوریک‏ و پراتیک وی است.به مورد زیر توجه نمایید:

دکتر یرواند آبراهامیان می‏نویسد:«امّا شریعتی مارکسیسم‏ «نهادینه شده»احزاب رسمی کمونیستی را رد می‏کرد...او این‏ احزاب را مورد انتقاد قرار می‏داد،چون حاضر به پذیرش این‏ واقعیت نبودند که مبارزه‏ی عصر حاضر،نه مبارزه میان‏ سرمایه‏داران و کارگران،بلکه مبارزه میان امپریالیست و جهان‏ سوم است».آقای آموس ضمن تأیید ارزیابی دکتر شریعتی از «تضاد عمده‏ی دوران معاصر»می‏نویسند:«صحیح است...امّا شریعتی خود این‏گونه عمل کرده است؟برخورد او،برخوردی سنّتی‏ و فاقد روحیه‏ی جهان شمولی در برخورد با استعمار و استثمار بود» و با صغری‏وکبری چیدن عجیبی که معلوم نمی‏کند ناسیونالیسم‏ شریعتی را تأیید می‏کند یا رد...نتیجه می‏گیرد که:«بنابر این او نمی‏توانست ایدئولوژیستی آزادی‏خواه،عدالت‏طلب و ضدّ خشونت‏ باشد».دقت کنید!می‏گوید حرفش درست است،ولی در مبارزه با استعمار و استثمار فاقد«روحیه‏ی جهان شمولی»است.

آقای آموس!مبارزه با استمعار و استثمار،بازی با کلمات نیست، چیزی‏ست که در عمل اجتماعی متبلور می‏گردد و عمل اجتماعی‏ صورت نمی‏بندد مگر آن‏که«آگاهی طبقاتی»به حدّ معیّنی از رشد و تکامل خود در جامعه برسد و کم‏ترین کار دکتر علی شریعتی، کمک به ارتقای چنین آگاهی‏یی بوده است:بگذریم از این‏که اگر «عمل»او مبارزه با استبداد،استمعار و استحمار نبوده است،چه‏گونه‏ کتاب‏های او با ممنوعیت انتشار و سانسور مواجه می‏شدند؟چرا خودش از سوی ساواک بازداشت می‏گردد و کرسی‏های تدریسش را بر می‏چینند؟کسی که نوشته‏هایش حاکی از تلاش جدی برای‏ شناخت«عدالت»علی،«آزادگی»سرور شهیدان حسین و معرفی آن‏ به جامعه است،چه‏گونه نمی‏تواند«عدالت‏جو»و«آزادی‏خواه» باشد؟آن‏که می‏کوشد تا پویایی«مکتب»و توانایی وحدت بخشی آن‏ را در نوشته‏ها و سخنرانی‏های خود بازنماید،چه‏گونه است که‏ نمی‏تواند به آرمان‏های آن-آزادی و عدالت-پایبند باشد؟مگر یک‏ ایدئولوگ آزادی‏خواه و عدالت‏جو چه‏گونه است؟این‏چه آزادی و عدالتی‏ست که صرفا آقای آموس بدان دسترسی دارند و روشنفکران‏ «سنّتی و فاقد روحیه‏ی جهان شمولی»چون دکتر شریعتی را بدان‏ها دسترسی نیست؟

در متن ترجمه شده توسط جناب آقای حمید احمدی،از تمایل‏ حزب توده‏ی ایران در فاصله‏ی بین سال‏های 1320 تا 1332،به‏ انطباق«اتوماتیک»مارکسیسم با شرایط جامعه‏ی ایران سخن‏ رفته است،که لازم است توضیح مختصری در این زمینه داده شود. تصور نگارنده‏ی این سطور آن است که واژه‏ی«اتوماتیک»، احتمالا نادرست ترجمه شده است و می‏بایست«مکانیکی»مدّ نظر قرار گیرد.برای اطلاع جناب آقای آموس-که اعتراضی به‏ خود کلمه‏ی اتوماتیک نداشته‏اند-عرض می‏کنم که:پس از شکل‏گیری فیزیک نیوتنی،در فلسفه تمایل و گرایش به استفاده‏ از دانش مذکور و علم مکانیک-که فیزیک اجسام درحال حرکت‏ است-پدید آمد.چنان‏که مثلا اسپینوزا به واسطه‏ی علاقه به‏ هندسه،کتاب اخلاق خود را به شیوه‏ی طرح قضایای منطقی و اثبات آن‏ها و یا بطلان نقیض آن‏ها به رشته‏ی تحریر درآورد. جامعه‏شناسی مارکسیستی که برپایه‏ی ماتریالیسم تاریخی شکل‏ گرفته است و قواعد منطق دیالیتیک را در توصیف و تبیین‏ پویایی،رشد و تکامل یا اضمحلال جوامع به‏کار می‏بندد،به وفور و بدون دقت‏های لازم و کافی و در نظر گرفتن شرایط تاریخی و اقتصادی-اجتماعی جامعه،توسط پاره‏یی از احزاب و گروه‏های‏ مارکسیستی و کمونیستی،برای ترسیم استراتژی‏های مبارزه‏ به کار گرفته شد.همین امر که«انطباق مکانیکی»و غیرخلاّق‏ احکام جامعه‏شناختی مارکسیسم با شرایط دائم التغییر جامعه‏ (دینامیسم تحول)نامیده می‏شود،موجبات چپ‏روی و یا راست‏روی احزاب کمونیست و گروه‏های مارکسیست را فراهم‏ آورد-که نمونه‏های بسیاری از این چپ‏روی‏ها و راست‏روی‏ها را در اوایل انقلاب،در فاصله‏ی بین سال‏های 1358 تا 1361، کشورمان شاهد بود-و انتقاد دکتر علی شریعتی به حزب توده‏ی‏ ایران نیز،ناشی از همین امر،یعنی انطباق مکانیکی و غیرخلاّق‏ احکام ماتریالیسم تاریخی با شرایط تاریخی و اجتماعی-اقتصادی‏ ایران بوده است.

موضوع دیگری که ظاهرا برای آقای آموس ناروشن و گنگ‏ است،«میراث ملی»است،چیزی که دکتر علی شریعتی بازگشت‏ به آن و«فرهنگ مردمی»را رمزی در مبارزه‏ی«خلق‏های جهان‏ سوم»با امپریالیسم می‏داند.مفهومی که دکتر علی شریعتی بارها بدان اشاره کرده است،«از خود بیگانگی»یا«الیناسیون»است.او پیدایی و رشد«از خود بیگانگی»را که بویژه از روشنفکران جهان‏ سوم آغاز می‏شود،هم‏پای ظهور و تکامل نظام«سرمایه‏داری‏ جهانی»و«ماشینیسم»و نهایتا«امپریالیسم»می‏دانست و در برابر آن،دعوت به«بازگشت»،رجوع به«خویشتن خویش»و بازیابی هویت ملی و میراث فرهنگی،به عنوان یکی از راه‏های‏ مقابله با امپریالیسم می‏کرد.همه‏ی آن چیزهایی که از فردی، صرف‏نظر از رنگ پوست،تعلق مذهبی و سیاسی که در محدوده‏ی‏ جغرافیایی این مرزوبوم‏زاده شده است،یک«ایرانی»می‏سازد، چیست؟همان میراث ملی‏ست که آقای آموس معتقدند که«وجود دارد»،ولی«غیر مستقیم».مثلا حافظ به عنوان سرآمد غزل‏سرایان پارسی و اندیشه‏وران متصوفه،که یکی از هزاران‏ جلوه‏های فرهنگ انسانی یک ملت است،«غیر مستقیم»وجود دارد!!!دستاوردهای اندیشگی این شاعر سترگ،یکی از مواریث‏ ملی‏ست،مواریثی که به کسی به‏طور خاص تعلق ندارد،بلکه‏ متعلق به یک ملت است و از همین‏روست که«میراث ملی» است.